

## سوگواری وارونه

### رقص و هلله در خاکسپاری فرزندان؛ سوگ، اعتراض و بازپس‌گیری معنا

نویسنده: فرزانه روش

در هفته‌ها و ماه‌های پس از اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴، صحنه‌هایی در شهرهای مختلف ایران دیده شده است که وجدان جمعی جامعه را به لرزه درآورده‌اند: خانواده‌هایی که فرزندان خود را در جریان اعتراضات از دست داده‌اند، اما در مراسم خاکسپاری، هفت و حتی چله، به‌جای سکوت و شیون مرسوم، هلله می‌کنند، می‌رقصند و آواز می‌خوانند. بسیاری از این مراسم‌ها هنوز در حال برگزاری است؛ سوگ تازه است و زخم همچنان باز.

در نگاه نخست، این رفتار می‌تواند متناقض یا حتی غیرقابل‌درک به نظر برسد. چگونه پدر یا مادری که به‌تازگی فرزندش را از دست داده، می‌رقصد؟ اما آنچه در این مراسم‌ها جریان دارد، نه شادی از مرگ است و نه انکار فقدان. این کنش، شکلی از سوگواری آگاهانه و اعتراضی است؛ واکنشی انسانی به مرگی که طبیعی نبوده و قرار نیست عادی یا فراموش شود.

در اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴، بسیاری از خانواده‌ها ناگهان با واقعیتی مواجه شدند که هیچ زبان رسمی‌ای برای توضیحش وجود ندارد: مرگ فرزندان در فضایی آکنده از سرکوب، انکار و سکوت تحمیلی. در چنین شرایطی، سوگواری سنتی—سوگواری خاموش، سر به زیر و منزوی—دیگر پاسخ‌گو نیست. خانواده‌ها به‌خوبی می‌دانند که اگر سوگشان را فقط به اشک و سکوت تقلیل دهند، مرگ فرزندان به‌سرعت به یک «خبر» یا «پرونده بسته‌شده» فروکاسته و با خون آنها پایمال خواهد شد.

هلله و رقص در این مراسم‌ها، جشن مرگ نیست؛ امتناع از تسلیم و ترس است. نه گفتنی است به روایتی که می‌خواهد این جان‌باختگان را بی‌نام، بی‌داستان و بی‌معنا کند.

برای بسیاری از این خانواده‌ها—به‌ویژه مادران و پدرانی که هنوز در میانه مراسم هفت و چله‌اند—این کنش بدنی، تنها راه باقی‌مانده برای حفظ کرامت و پایمال نشدن خون عزیزانشان است. بدنی که قرار بود با ترس منجمد شود، به حرکت درمی‌آید. بدنی که از او انتظار فروپاشی دارند، ایستادگی می‌کند. این حرکت، نه نفی اندوه، بلکه شیوه‌ای برای تبدیل اندوهی غیرقابل‌تحمل به خشم و انتقام است. کنشی که باید به تحقق آزادی ملی ایرانیان از دست این رژیم سرکوبگر و جنایتکار منتهی گردد. خونی که برای آزادی ایران ریخته شده است. در برخی از این مراسم‌ها، خانواده‌ها آشکارا می‌گویند که فرزندان «برای زندگی» جان باخته است، نه برای مرگ. رقص در این معنا، ادامه زندگی ناتمام فرزندان است؛ گویی پدر و مادر می‌خواهند بگویند:

«تنش را گرفتید، اما معنایش را نه.»

این نوع سوگواری، به‌ویژه در دی‌ماه ۱۴۰۴ و پس از آن، شکلی از دادخواهی بی‌صدا اما عمیقاً رساست. خانواده‌ها، بدون شعار سیاسی مستقیم، بدون تریبون و بیانیه، با بدن‌هایشان سخن می‌گویند. آن‌ها نقش «قربانی خاموش» را نمی‌پذیرند و از تبدیل شدن به ابژه ترحم امتناع می‌کنند. این، کنشگری است که از دل فقدان زاده شده است.

در عین حال، این حرکت اعتراضی روشن به گفتمان رسمی جمهوری اسلامی درباره عزاداری نیز هست. گفتمانی که طی دهه‌ها کوشیده است «سوگ» را به ابزاری ایدئولوژیک بدل کند؛ سوگی که در آن، داغدار باید در نقش «قربانی مظلوم» فرو رود، اشک بریزد، خاموش بماند و رنج خود را در چارچوبی از تسلیم و تقدیر الهی معنا کند. در این روایت، عزاداری نه برای بازپس‌گیری کرامت، بلکه برای بازتولید مظلوم‌نمایی و انفعال اجتماعی به‌کار گرفته می‌شود.

جمهوری اسلامی، با تکیه بر الگوی عزاداری شیعی—به‌ویژه آیین‌های مرتبط با به اصطلاح امامان—فرهنگی را تثبیت کرده است که در آن، غم، اشک و اندوه بی‌پرسش فضیلت تلقی می‌شود. سوگ مطلوب قدرت، سوگی است که پرسش نمی‌سازد، خشم تولید نمی‌کند و به مطالبه عدالت نمی‌انجامد. در چنین الگویی، حتی مرگ خشونت‌بار نیز باید به «مصیبت مقدر» تقلیل یابد و داغدار، نقش تماشاگر رنج خود را بپذیرد.

رقص و هلله خانوادگی‌های جان‌باختگان دی‌ماه ۱۴۰۴، شکستن آگاهانه این الگوست. این خانواده‌ها، با امتناع از اشک‌ریزی آیینی و سوگواری مورد تأیید قدرت، اعلام می‌کنند که حاضر نیستند رنج خود را در قالبی منفعلانه نگه دارند بلکه به طغیانی خشمناک برای گرفتن انتقام خون فرزندشان می‌کنند. آن‌ها نمی‌خواهند سوگشان به سوخت ماشین ایدئولوژی بدل شود؛ نمی‌خواهند فرزندشان به «شهید بی‌صدا» یا «مظلوم بی‌کس» در روایت رسمی تبدیل گردد.

در این معنا، این نوع سوگواری نه تنها علیه سرکوب سیاسی، بلکه علیه انحصار معنابخشی به مرگ و اندوه است. خانواده‌ها می‌گویند: ما خودمان تصمیم می‌گیریم چگونه عزاداری کنیم، چگونه یاد فرزندمان را زنده نگه داریم و چگونه به مرگ او معنا بدهیم. این کنش، سلب مالکیت از قدرت است؛ قدرتی که سال‌ها کوشیده است هم شادی را کنترل کند و هم اندوه را.

نباید فراموش کرد که این رقص‌ها نشانه عبور از سوگ نیستند؛ بلکه نشانه شدت جراحت‌اند. جامعه‌ای که خانواده‌های داغدارش به چنین بیان‌هایی پناه می‌برند، جامعه‌ای است که مسیرهای عادی بیان درد در آن بسته شده است. وقتی عدالت غایب است، سوگ نیز ناچار است شکل‌های غیرمتعارف به خود بگیرد.

امروز، در حالی که هنوز مراسم هفت و چله بسیاری از جان‌باختگان دی‌ماه ۱۴۰۴ در جریان است، این تصاویر بیش از هر زمان دیگری ما را به مکث و ادار می‌کنند. آنچه می‌بینیم، نه بی‌حرمتی به مرگ، بلکه تلاشی شریف برای حفظ معنا در برابر فراموشی است.